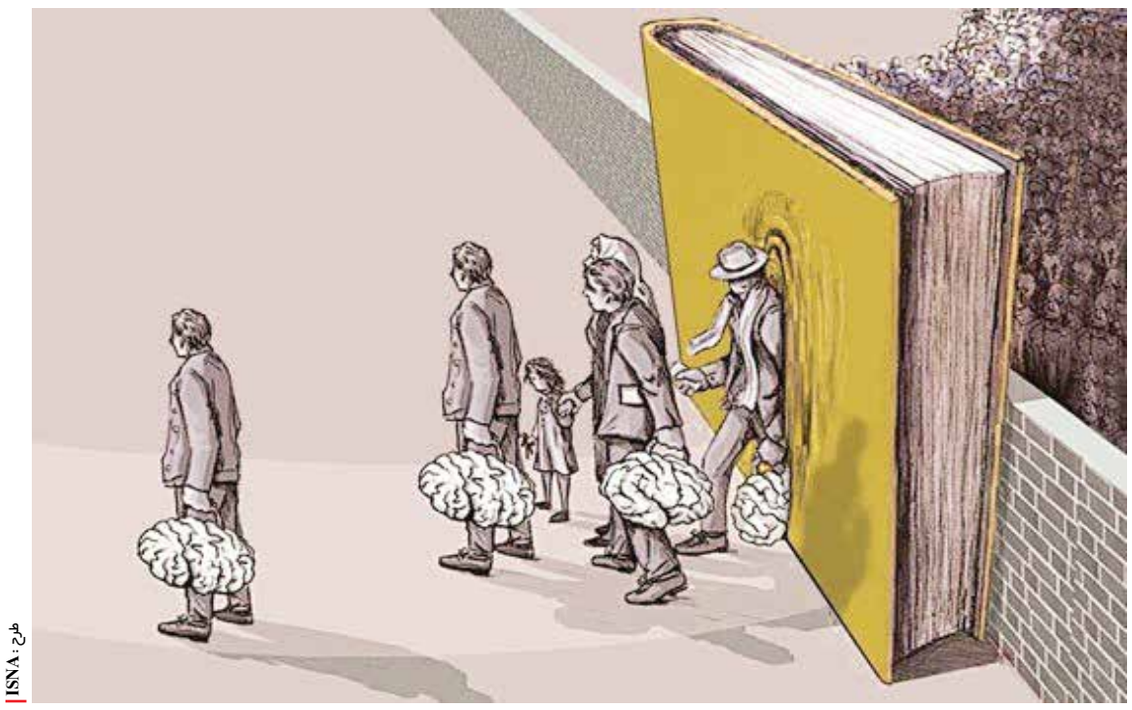
طرح: ISNA

«واکاوی روند مهاجرت نخبگان» در گفت‌وگو با دکتر موسی اکرمی

تحصیلکردگان فراری

فرزانه اسکندریان

«بررسی آمار جست‌وجوی کاربران گوگل در کلیدواژه «مهاجرت» نشان می‌دهد که در یک سال اخیر، از اوایل آگوست ۲۰۱۷ (مرداد ۹۶) تا آگوست ۲۰۱۸ (مرداد ۹۸) میزان جست‌وجوی کلیدواژه «مهاجرت» در ایران افزایش قابل توجهی داشته است.» علاوه بر این، اخبار زیادی از مهاجرت نخبگان منتشر شده است از جمله اینکه «سالانه ۱۵۰ هزار نخبه از کشور خارج می‌شوند»، «ایران سالانه ۱۵۰ هزار میلیارد دلار از خروج نخبگان زیان می‌دهد»، «طبق آمار صندوق بین‌المللی پول [IMF] در سال ۲۰۰۹، ایران از نظر فرار مغزها در بین ۹۱ کشور جهان مقام اول را از آن خود کرده است و سالانه تا ۱۸۰ هزار نفر با تحصیلات عالیه از ایران مهاجرت می‌کنند.»، «بیش از ۴۰ درصد فارغ‌التحصیلان دانشگاهی بیکارند» و «۲۰ هزار دکتر بیکار داریم» «هر نخبه مهاجر یک میلیون دلار به کشور میزبان می‌برد» البته این اخبار ناقدان جدی هم داشته است که با وجود پذیرش روند رشد مهاجرت در ایران در سال‌های اخیر، اما این آمار و ارقام را تأیید نمی‌کنند. «سورناستاری» معاون علمی و فناوری ریاست جمهوری از جمله مسئولانی است که این آمار را «دروغ بزرگ» می‌خواند و برای مدعیانی که «رتبه نخست خروج مغزها» را به ایران نسبت داده‌اند، در صورت اثبات ادعا ارائه سند از مبادی معتبر قانونی بین‌المللی، مبلغ یک میلیارد ریال معادل صد میلیون تومان جایزه در نظر گرفته است!

این خبر انگیزه‌ای برای ما شد تا موضوع «مهاجرت نخبگان و علل و راهکارهای مهار آن» را با دکتر موسی اکرمی به بحث بگذاریم. اکرمی، استادتمام فلسفه علم واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی است که در زمینه فلسفه، فیزیک و فلسفه سیاسی هم پژوهش‌های قابل تأملی دارد. او در این گفت‌وگو ضمن ابراز نگرانی از افزایش «خواست مهاجرت» در میان شهروندان از جمله نخبگان، پیشنهادهایی را برای مهار و معکوس کردن این روند، با ما در میان گذاشت.

■ **اخیراً اخبار ضد و نقیض بسیاری درباره مهاجرت نخبگان منتشر شد. سازمان همکاری و توسعه اقتصادی اعلام کرده بود در سال ۲۰۱۷ حدود ۲۰ درصد از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های ایرانی در خارج از کشور زندگی می‌کنند، که در مقایسه با دیگر کشورها آمار قابل توجهی است. به نظر شما، خاستگاه این حرکت از کجانشأت می‌گیرد؟**

از اوایل دهه شصت ما با موجی از مهاجرت تحصیلکرده‌ها روبه‌رو بودیم که دلیل عمده آن هم تغییر و تحولات سیاسی بود که در جامعه رخ داد. قاعدتاً وقتی افت و خیزهای سیاسی در جامعه زیاد می‌شود «افق آینده» برای افراد جامعه مبهم می‌شود و این امر، یکی از مهم‌ترین دلایل مهاجرت نخبگان می‌تواند باشد.

البته بخشی از مهاجرت نخبگان به‌دلیل ادامه تحصیل یا انجام تحقیقات علمی یا یافتن شغل نسبتاً بهتر است. اما شاهد بودیم که برخی از افراد با وجود اینکه شرایط کار مناسب در محیط آکادمیک را داشتند، باز ترجیح دادند در کشوری دیگر حتی در محیط غیرآکادمیک کار کنند. یکی از دلایل چنین انتخاب‌هایی، این است که نخبگان به‌دنبال معیارهای دیگری چون «آرامش در زندگی» یا «آینده‌ای پیش‌بینی‌پذیر» برای خود و فرزندانشان هستند و می‌بینند در داخل کشور برای رسیدن به آن با چالش‌هایی مواجهند. بنابراین ترجیح می‌دهند در جای دیگری خواسته خود را جست‌وجو کنند.

■ **برخی تحلیلگران بر این باورند که خروج نخبگان از کشور باعث می‌شود آنان «انتزاعی‌اندیش» شوند؛ چرا که در شرایطی قرار می‌گیرند که با وضعیت بالفعل جامعه ما فاصله دارد و به همین دلیل، بیشتر به موضوعات و مباحثی می‌پردازند که دغدغه مردم داخل کشور نیست. از این رو، کم‌کم جایگاه مرجعیت‌شان را به عنوان «نخبگان اجتماعی - فکری جامعه» از دست می‌دهند. آیا شما هم از نخبگان خارج از کشور چنین تحلیلی دارید؟**

بله، نکته درستی است؛ بویژه کسانی که در حوزه علوم انسانی، هنر و ادبیات کار می‌کنند، با جدا شدن از کشور پیوند نزدیک خود را با مسائل جامعه و مردم از دست می‌دهند و با گذر زمان پیوندشان با کشور سست‌تر می‌شود. این نکته حتی درباره کسانی که دغدغه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی هم دارند صادق است. آنان از کشور خود به‌عنوان خاستگاه موضوع فعالیت یا مسأله خاصی که باید به آن بپردازند دور می‌شوند. زمانی که فرد ارتباطش را با عناصری که موضوع تفکر یا کنشگری او هستند، از دست بدهد، اطلاع و احساس و ادراک و تأثیرگذاری‌اش غیرمستقیم خواهد شد. به یک تعبیر، او به فرزندی می‌ماند که بندنافش از پیکر مام وطن گسسته شده باشد و دیگر نمی‌تواند از جامعه خود تغذیه کند. بنابراین تحلیل‌های او نیز دیگر واقعی نخواهد بود، دیگر نمی‌تواند واقع‌بینی لازم را به‌عنوان کنشگر سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مدنی یا به‌عنوان هنرمند داشته باشد. از این رو، اغلب اطلاعات و تحلیل نخبگانی که به خارج از کشور مهاجرت می‌کنند در رابطه با مسائل ایران نادقیق یا به قول شما «انتزاعی» است و چندان نسبتی با مسائل و دغدغه‌های جامعه کنونی ما ندارد.

■ **آیا پیوند «سرمایه انسانی» با «سرمایه اقتصادی» می‌تواند از افزایش روند مهاجرت در کشور و در نتیجه از «سیالیت سرمایه انسانی» جلوگیری کند؟ منظورم از «سیالیت سرمایه انسانی» این است که نخبگان خود را متعلق به یک مکان نمی‌دانند و هرجا که شرایط شغلی و زندگی بهتری برایشان فراهم باشد به آنجا مهاجرت می‌کنند؛ چه پیشنهادی دارید که چنین اتفاقی نیفتد؟**

چندین دهه است که این اتفاق در سطح جهان به عللی مانند تحقق گونه‌ای از دهکده جهانی و وجود امکانات بهتر در جاهای دیگر رخ داده است. انسان سعی می‌کند جایی زندگی کند که شرایط زیست بهتری داشته باشد. پارامترهای تشکیل دهنده «زندگی خوب» فقط پارامترهای اقتصادی نیستند. انسان نیازهای گوناگون فرهنگی، اجتماعی، هنری و بالاتر از همه عاطفی دارد. هم دولت‌ها و هم خود شهروندان در کوشش برای جلوگیری از مهاجرت باید به نیاز عاطفی بهای بسیار بدهند. انسان به پیوند با بستگان، نزدیکان، دوستان و همچنین محیطی که در آن بزرگ شده نیاز دارد. سخن گفتن به زبان مادری نیز از جمله عناصر تأثیرگذار و مهم اجتماعی برای زندگی خوب است. پس اگر فردی قصد مهاجرت می‌کند تا در شرایط سیاسی و اجتماعی بهتری زندگی کند، باز هم تمام خواسته‌های او، مانند علاقه به فرهنگ، تاریخ و موسیقی کشورش برآورده نخواهد شد. در سال‌های گذشته، شنیده و خوانده و دیده‌ایم که ایرانی‌های بسیاری در حالی که از زندگی اقتصادی و آرامش فکری قابل قبولی در خارج از کشور بهره می‌برده‌اند، ولی همیشه نگاهی به عقب داشتند و منتظر بودند شرایطی فراهم شود تا در کشور خود زندگی کنند یا امکان رفت‌وآمد به کشور برایشان فراهم شود.

من تردید ندارم که اگر شرایط مساعد اجتماعی، فرهنگی و سیاسی حاکم شود، آنها ترجیح می‌دهند در کشور خود زندگی کنند، حتی اگر شرایط اقتصادی داخل تا حدی بدتر از خارج کشور باشد. بنابراین، سیاستگذاران موظفند شرایطی را ایجاد کنند تا «سیالیت منابع انسانی» به ضرر منافع ملی کشور و زیست فردی مردم نباشد. باید میان تمام عوامل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی پیوند ایجاد شود. در شرایطی که امکان مهاجرت و جست‌وجوی «زندگی بهتر» در جاهای مناسب‌تر وجود دارد سیالیت تا حدی طبیعی است، اما هنگامی که در شرایط ناپایداری هستیم، سیالیت تبدیل به امواج سنگین و ویرانگری نه تنها برای فرد و جامعه مبدأ، حتی برای جامعه مقصد می‌شود.

■ **به نظر می‌رسد مهاجرت نخبگان با روند توسعه در یک کشور نسبت مستقیم دارد چنانکه فرار مغزها، فرار سرمایه‌های مادی و معنوی را به همراه خواهد داشت که در این صورت مسیر توسعه را برای جامعه طولانی‌تر خواهد کرد. حال پرسش ما این است که نظام آموزش عالی و به‌طور خاص دانشگاه‌ها چطور می‌توانند در این پروسه تأثیر مثبت داشته باشند و از روند مهاجرت نخبگان جلوگیری کنند؟**

دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی بخشی از سامانه آموزشی و پرورشی‌اند و به‌خودی خود عامل اصلی حفظ نخبگان در کشور نیستند. نخبگان به‌طور طبیعی ترجیح می‌دهند در کشور خود آموزش ببینند و پرورش بیابند و سپس کار کنند. ولی زمانی که دست به تصمیم‌گیری می‌زنند محیط‌های مناسب‌تری را برای زندگی خود و فرزندان خود انتخاب می‌کنند.

■ **فرهنگ در این بین چه نقش و جایگاهی دارد؟**

«فرهنگ» به معنای مثبت آن، هوایی است که در آن نفس می‌کشیم و هرگاه دریغ یا آلوده شود سریعاً بی فضای مناسب می‌رویم. بسیاری با وجود برخورداری از موقعیت مناسب اقتصادی، خودآگاه یا ناخودآگاه فضای فرهنگی ناسالم را حس کرده‌اند و از ایران خارج شده‌اند تا از فضای فرهنگی برخوردار از حداقل معیارهای فرهنگی حاکم بر روابط میان انسان‌ها بهره‌مند شوند. بنابراین فضای فرهنگی مناسب می‌تواند مانعی مؤثر در جلوگیری از روند رشد بی‌رویه مهاجرت باشد.

■ **کارگزاران و سیاستگذاران چگونه می‌توانند «حس تعلق خاطر» را در نخبگان مهاجر مازنده نگاه دارند و آنان را ترغیب به بازگشت و خدمت به جامعه کنند؟**

این بحث نه تنها شامل نخبگان بلکه شامل تمام ایرانیان دور از وطن می‌شود. همه باید از شرایط بهینه برای زندگی برخوردار باشند. ازاین‌رو، لازم است ساختار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور به گونه‌ای باشد که در همه سطوح تعهد به تحقق شعارها و آرمان‌های انسانی-انقلابی که صورت گرفت عملی شود. کسانی که مسئولیت سنگین اداره کشور در سه قوه را به دوش دارند باید در نهادینه شدن روابط دموکراتیک، قانون‌گرایی، رفع تبعیض، مبارزه با فساد و ویژه‌خواری، برابری در برابر قانون و تصدی مشاغل در چارچوب شایسته‌سالاری بکوشند.

متأسفانه، کشور دچار التهابات بسیاری شده است و این می‌تواند انگیزه‌ها را برای مهاجرت در همه سطوح جامعه بویژه در نخبگان بالا ببرد. از این رو، باید همچون کاری که شما در روزنامه ایران می‌کنید دلایل و انگیزه‌های مهاجرت را بررسی و آسیب‌شناسی کنیم تا ببینیم از کدام اهداف و آرمان‌هایمان فاصله گرفته‌ایم و چه خواست‌های اجتماعی را نامحقق گذاشته‌ایم که این روزها دوباره بحث خروج نخبگان پررنگ شده است.

گاهی امر مهاجرت چنان در یک جامعه برجسته می‌شود که حتی به عموم مردم هم سرایت می‌کند و آنان هم در جست‌وجوی راهی برای خارج شدن از شرایط موجود می‌گردند. این مسأله بسیار دردناک است. ما امیدواریم کشور پاینده و سرفراز بماند و در دستیابی به شرایط بهینه زیست فردی و اجتماعی در سطح جهان بدرخشد چنانکه هر شهروندی از زندگی در این جامعه احساس افتخار کند.

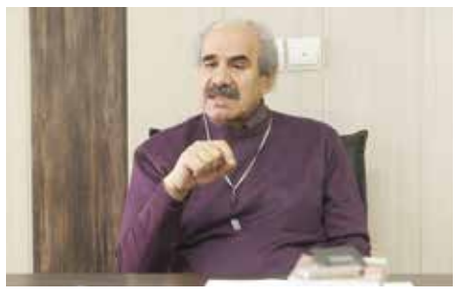

> گاهی امر مهاجرت چنان در یک جامعه برجسته می‌شود که حتی به عموم مردم هم سرایت می‌کند و آنان هم در جست‌وجوی راهی برای خارج شدن از شرایط موجود می‌گردند. اگر ساختار دموکراتیک و قانون‌گرایی و مبارزه با فساد و شایسته‌سالاری به طور جدی در تمام وجوه زندگی اجتماعی حاکم شود بی‌شک روند مهاجرت معکوس خواهد شد. در جوامعی که نهادهای انتخابی و دموکراتیک و حقوق شهروندی ضعیف‌اند و افراد چندان حق دخالت در سرنوشت خود و بیان عقاید در فضای مدارا و عقلانیت را ندارند، افراد آن جامعه بیشتر به مهاجرت فکر خواهند کرد. باید ببینیم از کدام اهداف و آرمان‌هایمان فاصله گرفته‌ایم و چه خواست‌های اجتماعی را نامحقق گذاشته‌ایم که خروج نخبگان از کشور، این روزها چنین پررنگ مطرح می‌شود

■ **پیشنهاد شما برای کند کردن روند مهاجرت در جوامع چیست؟**

اگر ساختار «دموکراتیک» و «قانون‌گرایی» و «مبارزه با فساد» و «شایسته‌سالاری» به طور جدی در تمام وجوه زندگی اجتماعی حاکم شود، بی‌شک روند مهاجرت معکوس خواهد شد. در جوامعی که نهادهای انتخابی و دموکراتیک و حقوق شهروندی ضعیف‌اند و افراد چندان حق دخالت در سرنوشت خود و بیان عقاید در فضای مدارا و عقلانیت را ندارند، افراد آن جامعه بیشتر به مهاجرت فکر خواهند کرد.

جامعه‌ای متعادل است که مواجهه مسئولان با همه افراد، با هر اندیشه و جایگاه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی یکسان باشد. اگر این شرایط فراهم شود، همه مردم احساس تعلق خاطر به کشورشان خواهند کرد و نسبت به کشور ادای دین می‌کنند و برای سرافرازی و توسعه آن حتی حاضر به فداکاری هستند؛ نخبگان نیز ترجیح می‌دهند در کشورشان بمانند و خدمت به بشریت به معنای عام را در همان زادبوم خود انجام دهند. نخبگان در وضعیت سیاسی-فرهنگی-اجتماعی-اقتصادی مطلوب و پایدار از زندگی در کشورشان لذت خواهند برد و در وطنی چون ایران با دیرینه فرهنگی و تاریخی درخشان با افتخار زندگی خواهند کرد.

■ **آیا روند مهاجرت در کشور به حدی رسیده است که شما را به عنوان یک فرد آکادمیک، نگران کرده باشد؟**

بله. متأسفانه به این نقطه یا آستانه رسیده‌ایم. سال‌ها است که این حرکت یک‌سویه شیب نگران‌کننده‌ای یافته است. برخی از مسئولان با بی‌مسئولیتی عجیب این مهاجرت را «فرار مغزها» نمی‌دانند و به یکسویگی آن توجه ندارند. بیشتر تحصیلکردگان یا نخبگان به کشور برنمی‌گردند. در موارد اندک‌شماری که نخبگانی به کشور برمی‌گردند دیر یا زود پشیمان شده، کشور را دوباره ترک می‌کنند. آنان با جاذبه اندک و دافعه بسیار از سوی نهادهای ذیربط روبه‌رو می‌شوند. من نیز به‌عنوان یک شهروند به آینده کشورم می‌اندیشم و نگران مسأله مهاجرت نخبگان و حتی مهاجرت قلبی و احساسی کسانی هستم که نمی‌توانند به طور فیزیکی از کشور بروند. همه دلسوزان باید بکوشند تا اراده جدی برای ایجاد شرایط بهینه پدید آید و کشور از وضعیت پرالتهاب کنونی و فضای گریز و افق ناروشن آینده خارج شود.

گزارش «ایران» از همایش «مطالعات ایرانیان دور از وطن»

سیاستگذاری دایاسپورا در ایران

مهسا رمضانی
خبرنگار

همایش ملی «مطالعات ایرانیان دور از وطن» با هدف حفظ و تقویت ارتباط با مهاجران ایرانی خارج از کشور ۲۳ مهر ماه در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه‌طباطبایی برگزار شد. نگاه متولیان این هم‌اندیشی، نگاهی ایجابی به مهاجران و اساساً مهاجرت است که در نوع خود نگرشی بدیع ارزیابی می‌شود؛ چراکه اغلب، از سوی سیاستگذاران ما، مهاجرت امری منفی و به‌عنوان یک مسأله مطرح می‌شود. یکی از پنل‌های این همایش «سیاستگذاری دایاسپورا در ایران» نام داشت که دکتر مقصود فراستخواه، دکتر هادی خانیکی، دکتر علیرضا معیری و دکتر بهرام صلواتی سخنرانان این جلسه بودند و دکتر علی‌اکبر تاج‌مزینانی، رئیس دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، مدیریت این میزگرد را برعهده داشت.

■ **آمار دقیقی از دایاسپورای ایرانی نداریم**

دکتر علیرضا معیری که پیشتر سفیر و نماینده جمهوری اسلامی ایران در دفتر اروپایی سازمان ملل متحد در ژنو بود به مسائل موجود در خصوص دایاسپورای ایرانی اشاره کرد. نخستین مسأله از نظر او، مشخص نبودن آمار ایرانیان خارج از کشور است. این ابهام آماری به گفته معیری تا جایی است که برخی از آمار ۲ میلیونی و برخی از آمار ۱۵ میلیونی سخن می‌گویند!

دومین مسأله، نداشتن آماری از سرمایه‌های این دایاسپورها است که البته برخی آمارها رقم ۱.۲ تریلیون دلاری را نشان می‌دهند. سومین مسأله فقدان تعامل و ارتباط ایرانیان دور از وطن با یکدیگر است. به تعبیری دایاسپوراهای ما community تشکیل نمی‌دهند. چهارمین مسأله قوانین مربوط به تابعیت است. قوانین مهاجرتی ما همچنان بر اساس قانونی که رضا پهلوی تصویب کرده، اجرا می‌شود و طی آن مهاجرانی که در خارج از کشور ازدواج کرده و صاحب فرزند می‌شوند را با مشکلات جدی مواجه می‌کند. او تأکید داشت برای بهره‌گرفتن از ظرفیت‌های دایاسپورای ایرانی باید به مسائل آنان به‌طور جدی‌تری توجه کرد.

■ **زنده کردن حس تعلق در ایرانیان دور از وطن**

دکتر هادی خانیکی، استاد ارتباطات دانشگاه علامه‌طباطبایی، معتقد است ما در دایاسپورای ایرانی پیگیر نوعی هویت‌یابی هستیم چراکه به باور او، تداوم ملیت برای آنان که مهاجرت می‌کنند، تعریف‌نشده باقی مانده است. از این رو، به باور او، مسأله ما در خصوص دایاسپورای ایرانی، زنده کردن حس تعلق در ایرانیان دور از وطن است؛ ایجاد احساس امنیت در سرمایه، حقوق شهروندی و زیست و اینکه اطمینان پیدا کنند وقتی به ایران باز می‌گردند در حقیقت به وطن خود بازگشته‌اند.

■ **سیاست کلان مهاجرتی نداریم**

دکتر بهرام صلواتی، جامعه‌شناس اقتصادی، معتقد است که امروز جوامع پیشرفته در خصوص مهاجرت گفتمان‌سازی می‌کنند و سیاست‌های کلان دارند اما این امر در جامعه ما مغفول است. به باور او، ما انباشتگی سرمایه انسانی داریم و اگر با داشتن یک سیاست کلان مهاجرتی بتوانیم آن را ساماندهی کنیم، می‌توانیم مهاجرت را از تهدید به فرصتی برای کشورمان بدل کنیم و اینچنین می‌توانیم از ظرفیت‌هایش بهره‌مند شویم.

از راست: مقصود فراستخواه هادی خانیکی علی اکبر تاج مزینانی علیرضا معیری

آیا «فرار مغزها» واقعیت دارد؟

خیلی دور خیلی نزدیک

دکتر مقصود فراستخواه
جامعه‌شناس و مدرس دانشگاه

«دایاسپورای ایرانی» به معنای «ایرانیان دور از وطن» در عین حال که یک مسأله است می‌تواند راه‌حل هم باشد. «مسأله» است از این جهت که در یک بازه زمانی، هر روز چند صد نفر تحصیلکرده از ایران خارج می‌شوند و می‌توان از آن با عنوان یک نوع «فرسایش ذخیره ژنتیکی سرزمین» یاد کرد. مخصوصاً اگر رنج رفتن از سرزمین را بتوانیم تخیل کنیم که مثلاً کسی که از سرزمینش هجرت می‌کند چه رنج‌هایی را متحمل می‌شود؛ دوباره باید کل زندگی و ارتباطاتش را تعریف کند، لذت بودن در سرزمینش و بسیاری از امکاناتش را از دست می‌دهد و مجدداً باید برای خود فرصت‌های تازه‌ای خلق کند.

بنابراین، اگر از منظر اجتماعی و اخلاقی به مهاجرت بنگریم آن را مسأله خواهیم یافت اما در عین حال، می‌توان به مهاجرت به‌عنوان یک راه‌حل هم نگریست. «دایاسپوراها» سرمایه‌های اقتصادی و فکری هستند که می‌توانند همواره برای کشور فرصت‌های جدیدی ایجاد کنند. در شرایطی که دیپلماسی رسمی شکست می‌خورد یا نفوذش کم می‌شود، دایاسپوراهای ایرانی می‌توانند در زمانه امتناع دیپلماسی رسمی، دیپلماسی عمومی و غیررسمی را برای ایران ایجاد کنند. این فرصت و ظرفیتی است که ما از آن بهره نمی‌گیریم.

در سده ۱۲۰۰ ما یک رنسانس ایرانی داشتیم که متأسفانه ناتمام ماند و ادامه نیافت. یکی از عوامل این تحول بزرگ در آن سده ۱۰۰۰ نفری بودند که اقدام به مهاجرت کردند. بنابراین برای بهره‌مندی از این ظرفیت‌ها، نباید نگاه ابزاری به دایاسپورا داشته باشیم. باید به نخبگان نشان دهیم که ما به آنان به‌عنوان «ذخیره تمدنی» نگاه می‌کنیم اما متأسفانه ساختارهای ما از سیستم هوشمندی برخوردار نیست و نسبت به محیط خارجی، مسأله‌ها و آسیب‌هایش حساس نیست و دچار لختی، آنتروپی و آشفتگی است. در این فضا، ما به یک سیاست زیستی نیاز داریم، به تعبیری به یک خط‌مشی نیاز داریم که با سیاست زندگی این نخبگان هم‌راستا و پشتیبان آنان باشد. در ایران میان «سیاست» policy و practice «عملکرد مردم» دوگانگی وجود دارد، policy یک چیز است و practice مردم چیز دیگری است.

سیاست مؤثر و کارآمد برای ایرانیان دور از وطن، سیاستی است که آنان را عاقل در نظر گرفته و برای این عقلا، سیاست ترتیب دهد؛ از زندگی آنان در جهت مشارکت‌شان در منافع عمومی کشور و مسائل ایران پشتیبانی کند. به این منظور، ابتدا باید از مدل «فرار مغزها» خارج شویم، امروز «فرار مغزها» نمی‌تواند مسأله دایاسپورای ایرانی را بخوبی توضیح دهد، به این معنا که چه سیاستی در پیش بگیریم که بتوانیم آنان را بازگردانیم؛ چنین برداشتی، تفکری غلط و ناکارآمد است. امروز باید از مدل «چرخش مغزها» سخن گفت؛ به این معنا که نخبگان و دایاسپوراهای ما براحتی بتوانند رفت و آمد کنند. مهم نیست که نخبگان ما کجا هستند، مهم این است که چقدر به سرزمین‌شان تعلق دارند و چقدر می‌توانند در سرزمین‌شان مشارکت کنند، چقدر می‌توانند ارتباط‌شان را حفظ کنند و چقدر ما می‌توانیم آنان را مدیریت کنیم.

جامعه‌ای که نخبه‌پرور نیست و دنبال میان‌مایگی و پوپولیسم است، اصلاً نمی‌تواند برای نخبگان سیاست مؤثری را تدوین کند. مشکل ما در ایران «امتناع سیاست» است. «امر سیاسی» بر «سیاست» غلبه پیدا کرده است. «امر سیاسی» به معنای سیاست معطوف به قدرت، نمی‌گذارد که امر سیاستگذاری به معنای عمل فنی حکمروایی در سرزمین، اتفاق بیفتد و این مشکلی جدی است که برای برون‌رفت از آن می‌توانیم از چهار عمل اصلی سیاست بهره بگیریم؛

۱. کاری کنیم که نخبگان بلیت‌های دو طرفه داشته باشند و براحتی بتوانند رفت‌وآمد کنند.

۲. راه برگشت را برای مهاجران تسهیل کنیم. اما متأسفانه امروز این شیب برعکس ساخته شده است.

۳. باید برای کسانی که عاقل هستند و انتخاب عقلانی می‌کنند، مشوق و سیاست‌های عقلانی داشته باشیم که به ادغام عقلانی آنان کمک کند. ما به دایاسپوراها می‌گوییم بیایید، بعد آنان را با انواع و اقسام مقررات و بوروکراسی مواجه می‌کنیم. ما حتی NQF (شبکه سراسری سنجش صلاحیت) نداریم؛ یعنی اگر آنان در خارج از کشور واحدهایی را گذرانده باشند و مدارکی داشته باشند ما نمی‌توانیم این مدارک را به صلاحیت‌های حرفه‌ای کشورمان ترجمه کنیم؛ چراکه متأسفانه به «شبکه‌های صلاحیت دنیا» متصل نیستیم.

۴. بهره‌گیری از سیاست شتاب‌دهنده‌ها مورد دیگری است که با ساز و کارهای آیین‌نامه‌ای می‌توانیم به این مهم نیز تحقق بخشیم. به این معنا که بوروکراسی را کوتاه‌تر کرده و شرایط برای به ثبات رسیدن موقعیت این دایاسپوراها را سرعت دهیم.

معتقدم با استناد به این چهار عمل اصلی سیاست، می‌توان قدری از مشکلات دایاسپوراهای ایرانی کاست.